

خودزنی‌های بایدن مکرون و سوناک

در هفته‌ای که گذشت، سه تن از برجسته‌ترین رهبران جهان غرب خودزنی کردند که احتمالاً تبعات طولانی‌مدت سیاسی و اقتصادی را در پی خواهد داشت. این رهبران شامل جو بایدن، رئیس جمهور آمریکا، امانوئل مکرون، رئیس جمهور فرانسه و ریشی سوناک، نخست‌وزیر برکنارشده بریتانیا هستند. این داستان را نمی‌توان دست‌کم گرفت چون کشورهای تحت رهبری آنها از قدرت‌های هسته‌ای به‌شمار می‌روند که اولین، ششمین و هفتمین اقتصاد بزرگ جهان را هدایت می‌کنند. منظور از خودزنی این است که پس از آنکه حزب مکرون در انتخابات پارلمان اروپا ضربه تحقیرآمیزی خورد، به‌امید کسب اختیارات تازه با برگزاری انتخابات زودهنگام پارلمان قماری کرد که دومین مرحله آن روز گذشته برگزار شد. در بهترین حالت هزینه‌ای که مکرون بابت این اقدام پرداخت می‌کند، یک مجلس معلق است. در بدترین حالت او وارد وادی جدیدی می‌شود که فرانسوی‌ها آن را «همزیستی» با نخست‌وزیر راست افراطی می‌دانند. سوناک تا پایان سال فرصت داشت تا در بریتانیا انتخابات برگزار کند اما ۴ جولای را انتخاب کرد. او و حزب‌اش حالا برکنار شده‌اند و برای ۱۴ سال حکومت محافظه‌کاران که برگزیت، بهره‌وری پایین بی‌سابقه و رشد کمتر از میان اتحادیه اروپا را به‌ارمغان آورد، پایانی را رقم زد. برخی از متحدان بایدن از سال گذشته تا الان در خفا گفته‌اند که او بهتر است میراث خود را با کناره‌گیری و آمدن یک نامزد جوان‌تر برای رقابت با دونالد ترامپ، به‌یادگار بگذارد. در عوض بایدن برای اینکه بتواند روند مسن‌تر شدن خود را متوقف کند و سپس رای دهندگان را متقاعد کند، قمار کرده که پس از مناظره هفته گذشته شانس موفقیت بسیار کمتری خواهد داشت. اینکه این سه ماجرا تماماً در عرض یک هفته اتفاق افتاده‌اند و کشورهای دموکراتیک غربی در حال و هوای ضد مقامات فعلی خود که اغلب خلاف منافع اقتصادی‌شان است، قرار گرفته‌اند، ماهیت درست این شرایط را نشان می‌دهد که به‌ویژه در مورد فرانسه صدق می‌کند. تصمیم مکرون برای برگزاری این انتخابات سه‌سال زودتر از موعد آن براساس این منطق پیمچیده بود که‌رای دهندگان به خود می‌آیند و به‌جای رویارویی با چشم‌انداز حاکمیت راست افراطی به او اختیار تازه‌ای می‌دهند. در عوض انتظار می‌رود حزب راست افراطی اجتماع ملی بیشترین درصد آراء را در دور دوم انتخابات پارلمان کسب کند و پس از آن با اختلاف کم حزب «جبهه جدید مردمی» که ائتلاف تازه‌تاسیس از چپ‌گرایان است که همه از جمله سوسیالیست‌های چپ میانه گرفته تا «فرانسه تسلیم‌ناپذیر» به‌رهبری یک تروئسک پیشین را در برمی‌گیرد. این هفته، بیش از ۲۰۰ نامزد از دور دوم انتخابات فرانسه کناره‌گیری کردند چون کمپ مکرون و چپ‌گرایان در حال هماهنگی بودند تا مانع کسب اکثریت قاطع برای حزب اجتماع ملی شوند و حق آنها برای انتخاب نخست‌وزیری که به‌مدت سه‌سال باید با مکرون همزیستی ناخوشایندی داشته باشد را سلب کنند. دوران ریاست‌جمهوری مکرون سال ۲۰۲۷ به‌پایان می‌رسد. محتمل‌ترین نتیجه انتخابات روز گذشته، پارلمانی معلق است اما اهرم‌های بزرگی از چپ‌ها و راست‌های افراطی دارد. این موضوع هفت سال پیشرفت‌های اقتصادی مکرون را به‌خطر می‌اندازد. دورانی که فرانسه مالیات کسب و کارها و مالیات بر ثروت را کاهش داد، اشتغال و حقوق بازنشستگی را برای تشویق استخدام بیشتر اصلاح کرد و به‌همین ترتیب ۲ میلیون شغل جدید و ۶ میلیون کسب و کار تازه ایجاد کرد. سوفیا بوش و چارلز فیلیچلد در شورای آتلانتیک می‌نویسند: «بازارهای می‌توانند شاهد باشند که هم‌راست افراطی وهم چپ افراطی وعده معکوس کردن اقدامات صرفه‌جویانه در هزینه‌های دولت فعلی (مانند اصلاحات حقوق بازنشستگی) را بدون خنثی کردن این منابع با منابع جدید درآمدزا می‌دهند. این موضوع در زمانی اتفاق می‌افتد که کسری بودجه سالیانه فرانسه بالای ۵درصد تولید ناخالص داخلی است و بدهی عمومی حدوداً ۱۱۰درصد آن، پیروزی گسترده حزب کارگر بریتانیا که با کمترین تعداد کرسی‌های حزب محافظه‌کار در ۲۰۰ سال گذشته همراه بود، بیشتر نکوهشی برای حاکمیت ۱۴ ساله حزب محافظه‌کار بود تا حمایت از کی‌یر استارمر. مجله اکونومیست که به‌ندرت از چپ‌های بریتانیا حمایت می‌کند از حزب کارگر پشتیبانی کرد چون «بالاترین شانس برای مقابله با بزرگ‌ترین مشکل بریتانیا را داشت: کمبود مزمن و چنانکه رشد اقتصادی» را بایتن باید در ماه آینده تصمیم‌بگیرد که در رقابت‌باقی می‌ماند یانه‌ودرباره این تصمیم در حالی که وظایف ریاست‌جمهوری‌اش ادامه دارد، فکر کند. به‌زودی نشست هفتادوپنج سالگی ناتو برگزار می‌شود. او در بحبوحه جنگ در اوپوا و خاورمیانه و همچنین تنش‌ها در آسیا از سران کشورها و دولت‌های سعی‌یک عضو دیگر ائتلاف خواهد بود. چالش‌ها هیچ‌وقت تا این اندازه بالا نبوده‌اند.



بین‌الملل

INTERNATIONAL

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

ترجمه: یاسمن طاهریان / اروپای واقعی کدام است؟ قاره‌ای عمدتاً متحد، دموکراتیک و صلح‌آمیز چنددهه گذشته؟ یا اروپای متزلزل، چنددسته و پر از درگیری که قرن‌ها پیش وجود داشت؟ اگر دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری ماه نوامبر برنده شود، به‌زودی جواب این سوال را خواهیم فهمید.

ترامپ در دور اول ریاست‌جمهوری‌اش با ایده خروج آمریکا از ناتو لوندی می‌کرد. برخی از مشاوران پیشین او بر این باورند که او در دور دوم ریاست‌جمهوری‌اش واقعاً ممکن است از ناتو خارج شود. فقط ترامپ نیست که اینگونه صحبت می‌کند: سناتور آمریکا جی‌دی‌ونس، یکی از دنبال‌کنندگان برجسته ایده «اول آمریکا» می‌گوید: «وقت آن رسیده که اروپا روی پاهای خود بایستد.» حتی در میان کسانی که به‌صراحت طرز فکر «اول آمریکا» را تأیید نمی‌کنند، گرایش‌ها به اولویت‌بندی، به‌ویژه در آسیا، در حال افزایش است. اروپای پس‌آمریکا بیش از هر زمان دیگری قابل‌تأمل است. ارزش این را دارد که بپرسیم چه‌جور جایی خواهد بود.

خوش‌بین‌ها امیدوارند که اروپا بتواند به مسیر شکوفایی خود ادامه‌دهد؛ حتی اگر رهبران ناتو که یکی دوروز دیگر هفتادوپنجمین سالگرد ائتلاف را در نشست‌واشنگتن جشن می‌گیرند، چتر امنیتی آمریکا را از دست بدهند. از این نظر آمریکا ممکن است به‌خانه برگردد اما اروپایی که در ۸۰ سال گذشته ثروتمندتر، ثبات‌تر و مطمئناً دموکرات‌تر شده، آماده است تا به‌عنوان یک نیروی سازنده و مستقل در جهان چندقطبی فعالیت کند.

با این حال اروپای پس‌آمریکا برای مقابله با تهدیدهای پیش‌رو دچار چالش خواهد شد و حتی ممکن است سرانجام به الگوهای آنارشیستی‌تر و غیرلیبرال‌تر گذشته خود بازگردد. امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه در اواخر آوریل هشدار داد: «اروپای امروز ما فن‌اپذیر است. ممکن است بمیرد.» در جهان «اول آمریکا» این اتفاق محتمل است. اروپا نسبت به جنگ جهانی دوم آنقدر تغییر کرده که خیلی‌ها، به‌ویژه آمریکایی‌ها فراموش کرده‌اند این قاره زمانی در ناامیدی کامل به‌سر می‌برد. اروپای قدیم برخی از بزرگ‌ترین مهاجرمان و جاه‌طلب‌ترین دیکتاتورها را در تاریخ خود داشت: جاه‌طلبی‌های امپریالیستی و رقابت‌های داخلی جنگ‌هایی را راه‌انداخت که تمام کشورهای سراسر جهان را وارد آن کرد. اروپا سرزمین «جنگ‌های دائمی» و مشکلات بی‌پایان بود، که به گفته چارلز لیندبرگ هوانورد و انزوآوطلب در سال ۱۹۴۱، برای آمریکا بهتر است که از این قاره نفرین‌شده دور بماند.

مسئله اساسی جغرافیایی است که عده زیادی از رقابت‌کنندگان قدرتمند را در یک جا جمع کرده بود. تنها راه ادامه حیات در این محیط کشورگشایی با هزینه‌دیگران بود: این داینامیک چرخه‌هایی از درگیری‌های فاجعه‌بار را بر سر اروپا آورد. پس از سال ۱۸۷۰ و ظهور آلمان متحد به‌عنوان یک نیروی عظیم صنعتی و نظامی در مرکز منطقه، این قاره آسیب‌پذیرتر شد. سیاست این قاره مثل ژئوپلیتیک‌اش بی‌ثبات بود: از انقلاب فرانسه به بعد، اروپا چرخش‌های بزرگی بین لیبرالیسم و برخی از وحشتناک‌ترین اشکال استبدادی در تاریخ را تجربه کرده است.

دلیلی وجود نداشت فکر کنیم که جنگ جهانی دوم در اواخر سال‌های ۱۹۴۰ این چرخه را از هم گسست. رقبای قدیمی مردم شده بودند: فرانسه وحشت داشت که دوباره خیزشی در آلمان به‌راه بیفتد و از همسایگانش انتقام بگیرد. رادیکالیست‌های جدید در قالب اتحاد شوروی و کمونیست‌های اروپایی تحت کنترلش و هم‌زمان دیکتاتورهای راست‌گرا در پرتغال و اسپانیا تثبیت شده بودند. دموکراسی در بسیاری از کشورها در معرض خطر قرار داشت: محرومیت‌های اقتصادی رقابت و چنددستگی را تشدید می‌کرد.

تولد اروپای جدید کاملاً اجتناب‌ناپذیر بود: همان کشوری که مدت‌ها تلاش می‌کرد از کشمکش‌های قاره اروپا دوری کند با مداخله بی‌سابقه و رادیکال خود آن را شکل داد. این مداخله ناشی از جنگ سرد بود که تهدید ناشی از فروپاشی دیگری در توازن اروپایی را، حتی برای ابرقدرت دوردست یعنی آمریکا هم غیرقابل تحمل بود. در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ در شرایطی که غالباً هرج و مرج برپا بود، به‌تدریج اروپا و آمریکا به‌یکدیگر نزدیک شدند که مجموعه‌ای از تعهدات اشتراکی با اثرات متحول‌کننده‌ای را در پی داشت.

حیاتی‌ترین تعهد امنیتی آمریکا از طریق ناتو صورت گرفت که آن را با اعزام سربازان خود، پایدار نگه داشت. حفاظت نظامی آمریکا توانست با محافظت از اروپای غربی در برابر مسکو همچنین محافظت از گرایز خودتخریبی اروپا، حلقه فلاکت‌بار خسوف را بشکند. محافظت از منطقه توسط آمریکا باعث شد تا دشمنان قدیمی دیگر از یکدیگر ترسند؛ به‌گفته‌یکی از مقامات بریتانیایی در سال ۱۹۴۸، ناتو «می‌تواند مشکلات دیرینه بین آلمان و فرانسه را…» از بین ببرد. «کشورهای اروپای غربی بالاخره می‌توانستند امنیت را احساس و آن را برای یکدیگر فراهم کنند. این امر باعث شد عمر رقابت‌های سیاسی و تسلیحاتی که منطقه را فرا گرفته بود، کوتاه شود و به اعضای آن اجازه دهد تا تسلیحات خود را برای تهدیدی مشترک حفظ کنند.

به‌همین ترتیب سیاست آمریکا تغییر دومی را پایه‌ریزی کرد: همکاری بی‌سابقه اقتصادی و سیاسی. آمریکا از طریق طرح مارشال، به‌شدت به‌دنبال همکاری کشورهای اروپایی بود که، آن را شرطی برای کمک‌ها به بازسازی این قاره عنوان می‌کرد و به شکل‌گیری ساختارهای فراملی که بعدها به «جامعه اقتصادی اروپایی» و «اتحادیه اروپا» تبدیل شدند، کمک کرد. حضور نظامی

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —

— 40 —